

عصر زرین تمدن درخشان اسلامی

بحث ما از مدرسه اسکندریه ناتمام ماند .

تاریخ نگاران، تاریخ مدرسه اسکندریه را بدو عصر متمایز تقسیم کرده اند :
عصر نخستین از قیام دولت بطالسه تا دست یافتن رومیان بر کشور مصر ، یعنی از
سنه ۳۶۰ پیش از میلاد تا سال ۳۰ میلادی . - و اسکندریه در آن عصر در مقدمه
شهر های نامی جهان بشمار می آمد در آبادی و حضارت و علم و ادب و پایتخت علمی
دنیای باستان محسوب میشد ، عصر دوم از سنه ۳۰ تا سال ۶۴۲ میلادی که عمرو بن
العاص بفرمان عمر بن الخطاب بوادی نیل لشکر کشیده اسکندریه را کشود (۱)
و کشور مصر در حوزه مسلمین درآمد .

مدرسه اسکندریه در هر دو عصر پیوستگی و نور بخشی داشت بدنیای که
در پیرامونش بود و کشور های مجاور از نور آن استضاءه میکردند .
دولت روم در واپسین سده پیش از میلاد مسیح بر بیشتر کشور های جهان
استیلا یافت ، از جمله یونان و مصر و شام و بخش بزرگی از عراق عرب و ارمنستان
در قلمرو رومیان درآمد روز بروز بر نفوذ روم در جهان افزوده میشد .

رومیان در فنون جنگی و امور سیاسی و کشور داری ماهر بودند ولی از
دانش و حکمت بهره نمی نداشتند ، در آغاز مشرک و اوها م پرست بودند و از خود
علم و ادبی نداشتند . لیکن پس از توسعه دامنه فتوحات و کشور گشایی و بسط نفوذ
از راه ارتباط با شرق بویژه یونان و آمیزش با یونانیان کم کم بافکار ادباء و حکمای
یونان و مصر و آراء فلسفی امم مختلفه و حوزه های متعدد حکمت آشنا شده
بنذوقیات گراییدند . - در حقیقت رومیان هر چه دارند از یونان گرفته ، نه تنها در

(۱) عمرو عاص با چهل هزار مجاهد بوادی نیل تاخته پس از کشودن مصر شهر

فسطاط را بی افکند .

عصر روم

ادبیات بلکه در علوم و هنر های زیبا نیز از یونانیان تقلید کرده اند.

نا گفته نماند که آثار قلمی فصیحی روم بویژه در اخلاقیات از تفاسیر گرانمای عالم انسانیت است و دانشمندان رومی همواره متوجه بتکالیف زندگانی و وظائف اخلاقی بوده اند و گنجینه می از مواظبت و حکم برای نوع بشر بجای گذاشته اند. . . هنر « آگوست » در تاریخ ادبیات روم معروف است، در آن عصر درخشان شعر او نویسندگان نامی پدید آمدند: ویرگیلیوس Virgile، تیتوس لیویوس Tit - Live، فن خطابه هم در روم ترقی شایانی مکتوب، یکی از خطبای نامی روم « سیسرن » بود که بلاغت یونانی را در جزیره « رودس » آموخت.

در شهر اسکندریه مذهب از بزرگترین مذاهب فلسفی زاد، و آن مذهب اسکندرانی یا افلاطونی نوین بود که در پایان سده دوم میلادی در آن شهر پدید آمد. مؤسس فلسفه افلاطونی نوین آمونیوس ساکس Ammonius Saccas مصری است که در نیمه دوم سده سوم میلادی در اسکندریه میزیسته و در مدرسه آن شهر مذهب فلسفه بوده و بمسال ۲۴۲ میلادی در گذشته و تصنیفی از وی نمانده است.

او نخستین کسی است که خواسته است میان تعلیمات افلاطون و ارسطو و مذاهب شرقی وفق بدهد.

از نامی ترین دعوات این مذهب فلسفی پلوتین Plotin رومی نژاد مصری است که بسال ۲۰۵ میلادی در بلده لیکوپولیس Licopolis (امروز آنجا را « اسیوط » میخوانند) زاد و پس از آنکه در مدرسه اسکندریه دانش آموخت یازده سال با آمونیوس ساکس مصاحبت کرده از برکت همدی او از فلسفه و عرفان بهره وافیه یافت و از بیشتر تحقیقات و نظریات دانشمندان سلف استفاده برد.

پلوتین برای آشنایی با افکار ایرانیان و هندوستانیان همراه گوردیانوس Gordien امپراتور روم که با شاپور نخستین ساسانی شاهنشاه ایران جنگ داشت بمراق آمد و در محاصره شهر « تیسفون » حاضر بود. . . گوردیانوس در سال ۲۴۴ میلادی با لشکری جرار بمشرق تاخت، سپاهیان ایران در « سوریه » شکست خورده پس نشستند، لشکریان رومی از رود فرات گذشته تیسفون پایتخت شاهنشاهان ساسانی

را در میان گرفتند، در این اثنا روحیان برگردیدند و پلوتینوس را کشتند.
 پلوتینوس، که نام اصلی او پلوتینیوس است، پس از این حناغرتت بروم بازگشت
 و در سال ۲۴۵ میلادی مدرسه خود را در شهر روم تاسیس کرده بافاده و تفسیر
 کتب پرداخت.

پلوتینوس چون بزهد و دوری از لذات جهان و پاک کردن روح از کنورتیهای تن
 مائل بود بسیار کسان با او ادات میورزیده صاحب کشف و کراماتش میدانستند که
 از جمله کالیانوس Galliane امپراتور روم و همسرش امپراتریس بودند. او نتیجه
 زندگانی راضفاو کمال روح میدانست و آن نیز هنگامی است که انسان با اخلاق پسندیده
 خو بگیرد و میگفت: اخلاق باید برای تکمیل روح باشد:

کالیانوس بی اندازه از پلوتینوس تجلیل و تقدیر میکرد. گفته اند: امپراتور
 میخواست منطقه «کانیامبا» را در اختیار فیلسوف بگذارد که مدینه فاضله می تاسیس
 و طبق قواعد و اصولی که افلاطون در کتاب جمهوریت خود برای دولت نبشته است
 اداره کند.

پلوتینوس تاحدی وحدت وجودیست زیرا: حقیقت را واحد میدانند و موجودات را
 تراوشی از جدهای می پندارد که در قوس صعود بر حسی و عقل و اشراق و کشف و شهود
 نائل می آید.

این فیلسوف از تحقیقات بیشتر دانشمندان سلف بهره برده و با نظر
 بفلسفه ارسطو بالاخصاص پیرو افلاطون بوده و از آراء حکما و عرفای مشرق زمین هم
 استفاده کرده است.

پلوتینوس سال ۲۷۰ میلادی در «کانیامبا» در گذشت. فلسفه افلاطونی نوین تا
 دو سده و پنجاه سال پس از مرگ او بیگانه مذهب فلسفی کشور های امپراتوری روم بود
 و امتیاز داشت بروحانیت و تقدس از مذهب مادی.

چون نصرانیت در جهان تمدن پیروز گشته دین رسمی دولت با عظمت روم شد
 نویسنده نین Justinien امپراتور روم شرقی فلسفه را مایه ضلالت و فساد انگاشته
 در سال ۵۲۹ میلادی به بستن مدارس آن و مصادره املاک و عقید کردن عقول و بستن
 (۱۳۳)

عصر نون

زبان فلاسفه فرمان داد که در تقویت شرك مساهمت نکنند. برخی از ایشان گریخته بدربار ایران پناهندند (۱) و برخی دیگر ناکزیر تنصراختیار کرده کتابهایی در فلسفه افلاطونی نوین پرداختند که رنگ نصرانیت داشت. از آن جمله است کتاب «دیونیسوس» که یکی از فلاسفه افلاطونی نوین در نیمه سده هشتم بنام دیونیسوس که خود را در آن کتاب تلمیذ «پولس» حواری معرفی کرده است نبشت و اسرار ربوبیه و درجات عالم ملکوت و کلیسای آسمانی را بر مذهب افلاطونی نوین در آن شرح داد. بعدها که این مذهب فلسفی از راه پاره می فرق معتزله و حکما و صوفیه داخل اسلام شد فرقه اخوان الصفا زبده آراء آن را گرفتند.

برخی از افلاطونیان نوین در فلسفه مقام بلندی داشته اند و این مذهب فلسفی در آغاز سایل به بحث و تفکر عقلی محض بود، پس از انتشار دین مسیح بتأیید بت پرستی یونانی و مقاومت بانصرانیت پرداخت ولی اندک اندک سرازیر شد در خلاب خوارق عادات و توجه بسحر و تصرف در اسماء و بکار بردن طلسمات و کهنات و تنجیم و عزائم.

باری، دانشمندان روم و ایران مخصوصاً در شهر آتن و بندر اسکندریه باز بتعلیم فلسفه اشتغال داشتند، ولی همینکه امپراتوران روم بنصرانیت گراییدند و دین مسیح در قلمرو رومیان رسمیت یافت کالای علم و فلسفه کاسد گشت و افکار متوجه عوالم دیگر شد.

يك جا فلاسفه علی رغم نصرانیان پرستش ارباب انواع را نزد عوام تقویت می کردند جای دیگر مسیحیان در عین آنکه از آراء فلاسفه برای تأیید نصرانیت استفاده می کردند دشمن فلسفه بودند.

در سده سوم و دوم پیش از میلاد حوزه علمی اسکندریه رونقی بسزا داشت. نهضت دامنه دار فلسفی دوش بدوش ترقی روز افزون علوم و فنون پیش میرفت، و بر همه این حرکات نام مدرسه اسکندریه اطلاق میشد.

(۱) هفت تن از فلاسفه افلاطونی نوین بدربار انوشیروان آمدند که نامی تریشان Damacius و Simplicius بودند.

در نیمه دوم سده یکم پیش از میلاد، نخست « آنتوان » سردار ناهی روم بر مصر دست یافته دلباخته غنچ و دلال « کلثو پاتر » ملکه جوان زیبای آن کشور شد. پس از سالی چند « اوکتاو - اگوست » سردار دیگر و مؤسس امپراتوری روم او را مغلوب کرده، مصر در قلمرو رومیان در آمد (۳۱ پیش از میلاد).

دین مسیح در روزگار استیلای روم در اسکندریه منتشر شد و نصرانیت در جنب فلسفه یونانی قیام کرد. رفته رفته مسیحیان بمذاهب و فرقی منقسم گشته، میان خود، در طبیعت عیسی و ناسوت و لاهوت او و علاقه اش بخدا بمباحثه و مجادله پرداختند. این فرق برای غلبه بر یکدیگر به مباحث ماوراء ماده می که در فلسفه بود استعانت جستند. از اینجا پیوستگی نصرانیت ب فلسفه یونان آغاز میشود و چون اسکندریه مرکز جغرافیائی مناسبی بود برای مزج دین ب فلسفه مقدمات اتصال نصرانیت ب فلسفه فراهم شد همچنانکه یهودیت نیز در اسکندریه بدست « فیلون » ب فلسفه اتصال یافته بود.

کلمان Clement از نخستین نصرانیانی بود که نصرانیت را ب فلسفه آمیخت. و بسیاری از رجال کلیسا تعلیم میدادند در اقطار کشورهای شرق نصرانیت آمیخته ب فلسفه یا فلسفه آمیخته بنصرانیت را.



مسلمین در پایان روزگار اموی پیوستگی یافتند به مدرسه اسکندریه. پیش گفتیم: ابوهاشم خالد بن بزید بن معاویه اعلم قریش بقنون علم و ادب بود، در شیمی و طب دست داشت. آن شاهزاده دانش دوست بخشنده چندتن از دانشمندان یونانی اهل مصر را که زبان قبطی و تازی میدانستند از آن کشور بدمشق شام خواسته به نقل برخی از کتابهای علمی یونان و مصر ب عربی واداشت. اصطفن (که جمال الدین علی بن یوسف الشیبانی، مشهور به قفطی، در کتاب « اخبار العلماء باختر الحکماء » او را اصطفن اسکندرانی خوانده است) پاره می از کتابهای علمی یونان را برای خالد تعریب کرد.

تشویق ب ترجمه کتب بیگانگان در روزگار امویان از اقدامات فردی بود که بدر گذشتن افرادی که عشق بدانش داشتند متوقف گشت، ولی در روزگار عباسی

وطلیحة عصر زرین تمدن درخشان اسلامی کار آمدت بود.

ترجمه در دوران سلطنت بنو امیه از علوم عملیه (شیمی، طب و نجوم) تجاوز نکرد، توجه بطولم عقلیه (منطق، فلسفه، هندسه، جبر و مقابله) از مزایای عصر عباسی نخستین بود.

در سایه پانهای روزگار دولت اموی اندک توجهی بطب شد، زیرا که مسلمین نیاز مادی بآن علم داشتند. و چون طب از علوم بود که تأییری در دین نداشت هم عهد العزیز (۱) پرهیزکار ترین خلفاء بنو امیه در دادن اجازه ترجمه و تدریس آن تردید نکرد.

ابن ابی اسبیحة در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء مینویسد: عبدالملک بن ابیجر الکنانی که در مصر بدست عمر بن عبدالعزیز اسلام آورد پزشکی حاذق و عالمی متبحر بود. او پس از سپری شدن روزگار علماء اسکندریه تدریس میکرد در مدرسه اسکندریه. همو میگوید: عمر عبدالعزیز چون بخلافت رسید انتقال داد تدریس را از اسکندریه (مصر) بانطاکیه (شام) و حران (عراق) -- بنا برین انطاکیه و حران

(۱) ابو حفص عمر بن عبدالعزیز الاموی القرشی المدنی؛ مادرش ام حاصم دخت حاصم بن عمر بن الخطاب. عمر عبدالعزیز از بزرگان ائمه تابعین و پنجم خلفاء راشدین بشمار میآید. فقیه و محدث و مجتهد و عالمی عامل و هابید و زاهد و پرهیزکار بود. پیوسته از اقطار ممالک اسلامی قضاة در مشکلات خود باو رجوع میکردند. ولی چون پس از دو گذشتن شیوخش دیر نزیست و سالها امارت اسکندریه، خناصره، و مدینه طیبه را داشت و پس از سلیمان بن عبد الملک بوصیت او بخلافت رسید امور سیاسی و مشورت کشور داری او را که آیتی در علم بود نگذاشت که دانشش منتشر گردد.

عمر عبدالعزیز در دو سال و پنج ماه و ده روز روزگار ولایت خود پرچم عدل را برافراشت و خیر و سعادت را در همه ممالک اسلامی برآکنده.

انس بن مالک خادم پیغمبر میگفت: نماز نکراشتم با هیچ امامی که نمازش شبیه تر باشد به نماز رسول خدای از این جوان (عمر عبدالعزیز) در روزگاری صحه امیر مدینه بود.

در مصر عباسی نخستین دو مرکز مهم علمی در داخل ممالک اسلامی بودند و علمایی پرورند که علاوه بر مهارت و حذاقت در طب و گیاه شناسی و کالبد شکافی چون زبان یونانی و لغت تازی را خوب میدانستند کتابهای ارسطو و اقلیدس را تعریب کردند. نخستین مترجمی که نامش برده شده « پروپوس » قیس نصرانی و پزشکی است در شهر اناطلیه که تا نیمه سده پنجم میلادی می زیسته ، گمان می رود که کار او منحصر به تشریح کتابهای ارسطو و ایساغوجی « فرفورپوس » بوده است .

گفتیم عبدالملک بن ابجر الکنانی از مردم اسکندریه بود ، در مدرسه نامی آن شهر طب و فلسفه آموخت و پس از پزشکان اسکندرانى خود متولی تدریس در مدرسه اسکندریه شد . - و اطباء اسکندرانى هفت تن بودند که کتاب طب جالینوس را تهذیب کردند . یکی از ایشان بعضی نحو بست که هنگام فتح مصر بدست عمرو بن العاص حیات داشت .

ابن ابجر در دوره اسلامی هم در اسکندریه بساط تدریس و معالجت گشوده داشت و مرجع همه طبقات بود تا روزگار خلافت عمر عبدالعزیز .

عبدالملک بن مروان چون در مسند ولایت استقرار یافت و مدعیان خلافت را (عصیب بن الزبیر در عراق و عبدالله بن الزبیر در حجاز) بر انداخت ، برادر خود عبدالعزیز را که مرد صالحی بود بکشور مصر فرستاد و او سالها والی مصر بود تا مرد . عمر پسر عبدالعزیز در مدینه طینه زاد و در قسطنطنیه مصر نشو و نما کرد ، چون پسرش رسید پدرش او را سالی چند به مدینه کسبل داشت که در دارالتهجره رسول اکرم علم و ادب و معارف دینی بیاموزد ، و ز آن پس وی را بمصر خوانده امارت اسکندریه داد . عمر در آن ولایت باب عدالت و خوش رفتاری را گشوده هر کس را علی قدر مراتب محبتی بسزای کرد . وقتی برای حفظ صحت و معالجت ، ابن ابجر را نزد خود خواند و چون او را در آن فن حاذق و از علوم عقلیه آگاه دید ، باسلام دعوتش کرد و به صاحبیت خود برگزید . پس از آنکه خلافت در ماه صفر سال ۹۹ هجری بمصر عبدالعزیز رسید ابن ابجر را از مصر بشام خواسته تدریس را از اسکندریه بانطالیه نقل داد و او در آن شهر طبابت و تدریس پراخت و یک چند نیز در حران از بلاد جزیره (بخش شمالی

عراق) بافادت گذرانید، تلامذه بی شمار در شام و عراق از وی استفاده علمی و عملی کردند.

ابن ابجر عمری دراز کرد و خلفای اموی و شاهزادگان و امراء را به او اعتضاد بود و تااو میزیست برای حفظ صحت و علاج بدبگیری رجوع نمیگردند.

در کتابهایی که در عصر عباسی نخستین برشته تالیف در آمده نام ابن ابجر بسیار برده شده، از سخنان اوست: دع الدواء ما احتمال بدنك الداء، بیمار تاهیتواند مرض را تحمل کند دارو بکار نبرد زیرا هر علت که بقوت طبیعت از تن بیرون رود انجامی نیکو خواهد داشت و در بکار بردن دارو ها احتمال سوء عاقبت بیشتر از حسن صحت و عافیت است.

از نامه دانشوران مستفاد میشود که: ابن ابجر در حدود سال ۱۰۵ هجری در روزگار خلافت هشام بن عبدالملك در گذشته است. ابجر مرد بر آمده ناف و شکم کننده را نیز گویند.

در عصر عباسی نخستین بر میخوریم بذکر برخی از تلامذه مدرسه اسکندریه. ابن ابی اصیبه میگوید: بلیطیان پزشک نامی کشور مصر عالمی نصرانی و بطریک شهر اسکندریه بود. چون خلافت بهارون الرشید رسید جاریه قبطی زیبایی داشت ناگهان بسختی بیمار شد، رشید پزشکی مصری برای او طلب کرد زیرا که طیبیان مصر ابصر بودند بهزاجوی والی مصر بلیطیان را بدر بار بغداد فرستاد.

بخش مهمی از کتابهای کتابخانه نامی اسکندریه در اثناء کرد گرفتن (محاصره) ژول سزار سردار نامدار روم آن شهر را نابود گشت. بخش دیگر که بجای مانده بود در سده چهارم میلادی بفرمان امپراتور «تیو دوسیس» که مستبدی متعصب در نصرانیت و دشمن علوم و آثار بت پرستان بود از میان رفت. در شماره آینده خواهیم گفت که: عبدالله المأمون هفتمین خلیفه عباسی بسال ۸۲۲ میلادی مکتبی برای ترجمه در دارالسلام بغداد تاسیس کرد و آنچه از بقایای کتابخانه اسکندریه بدست آورد به بهای گران خرید.

ناتمام